

پیشگفتار چاپ سوم

حافظ: انسان کامل، یا کاملاً انسان؟

خداوند را سپاس می‌گزارم که به عنایت او کتاب ناقابل حافظ نامه کمابیش از اعتنای اهل نظر برخوردار شد و نگارنده آن از نقادیه‌ها و رهنمائیهای حافظ شناسان و سخن‌سنان فیض یاب گردید. شش - هفت نقد و نظر درباره آن در نشریات مختلف از جمله کیهان فرهنگی و نشر دانش انتشار یافت؛ و شانزده هفده نفر از اهل ادب و حافظ پژوهان یادداشت‌های انتقادی ارزشمندی به این بنده التفات کردند. آنچه از این یادداشت‌های انتقادی پیش از چاپ دوم به دستم رسیده بود به صورت مستدرک چاپ دوم، در پایان جلد دوم چاپ شد؛ و آنچه پس از آن دریافت شد اینک در این چاپ، هم به صورت مستدرک در پایان کتاب درج خواهد شد.

از میان نقد و نظرها دو نقد به نحوه نگرش نویسنده حافظ نامه به حافظ پرداخته بود. دوست سخنور حافظ شناسم جناب علی اکبر سعیدی سیرجانی از اینکه «مزاج گوئی» نکرده و سیمای فرزانه حافظ را از آن میزانی که به واقع هست، دینی تر، یا عارفتر جلوه نداده‌ام، از سر توافق و تصویب، تشویق کردند^۱.

دوست دانشور عرفان شناسم جناب دکتر نصرالله پورجوادی با اذعان به اینکه این بنده مقام عرفانی حافظ را دست کم نگرفته‌ام، از اینکه بعضی ابیات و بعضی غزلهای او را عرفانی و بعضی را غیرعرفانی دانسته‌ام؛ یا «شاهد»های او را همانند شاهد‌های شعر سعدی غیرعرفانی خوانده‌ام؛ و بالمآل از اینکه چرا سیمای او را عارفانه تر ترسیم نکرده‌ام،

ابراز دلنگرانی کردند^۲. تکمله نظر ایشان که در مفاوضات شفاهی قبل و بعد از آن نقد در میان گذاشته‌اند این است که نویسنده حافظ نامه - اگر خدا بخواهد و بپذیرد - خود مسلمان است، ولی چرا آب به آسیاب آزاداندیشان می‌ریزد و حافظ را دیندارتر تصویر نمی‌کند. و فی المثل تصویر او از حافظ شباهت به تصویر و برداشت دشتی از حافظ دارد. از نقد و نظر اول رایحه رواداری و تساهل و از نقد و نظر دوم رایحه غیرت دینی و شیفتگی به عرفان و تعهد به جهان بینی دینی و عرفانی شنیده می‌شود که هر دو خوشایند است. هر دو مرا بر می‌انگیزند که در این باره مشروحتر سخن بگویم و روایت و ارزیابی خود را از شأن دینی - عرفانی حافظ دقیقتر بیان کنم.

نگارنده این سطور به سائقه و سابقه انس سی ساله خود با شعر حافظ و با اعتقاد به این اصل که شعر حافظ آئینه تمام نمای روح و روحیه و عقیده و سلیقه و نگاه و نگرش او به انسان و جهان و طبیعت و ماوراء طبیعت است در این چند نکته تردیدی ندارد که حافظ: (۱) مسلمانی پاك اعتقاد است، سهل است راسخ در علم است. چه علم را به معنای ایمان بگیریم، چنانکه بعضی از قدمای مفسران گرفته‌اند، چه به معنای معارف گوناگون و معارف دینی به خصوص علم کلام، عرفان نظری، و از همه بالاتر و والاتر علوم قرآنی؛ و مهمترین وجهه همت او قرآن شناسی است^۳. ۲) حافظی که من می‌شناسم ایمانش آمیزه‌ای از معنویت و رهیافت سه‌گانه و در عین حال یگانه «شریعت - طریقت - حقیقت» است. بحث در مقام عرفانی حافظ مشروحتر خواهد آمد. ۳) حافظ در اصول عقاید، یعنی مکتب کلامی، پیرو اشعری و در فروع (مذهب فقهی) شافعی است، و در عین حال آشکارا گرایش به تشیع دارد. اما شیعی کامل عیار نیست و مسلم است که مثل هر مسلمان پاك اعتقاد بی تعصب صاحب‌دلی دوستدار خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است^۴. ۴) طنز حافظ درباره مقدساتی چون نماز و روزه و حج و مسجد و تسبیح و سجاده و خرقة و خانقاه حاکی از این است که «درد دین» دارد. می‌کوشد به مدد طنز و در کمال خوشباشی و کرامت نفس و عظمت روح، بدون تلخ‌زبانی و هجو، ارزشهای تحریف‌شده را از تحریف و تباهی براند. فی المثل آنجا که می‌گوید:

زاهد چو از نماز تو کاری نمی‌رود هم مستی شبانه و راز و نیاز من
یا:

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
مرادش تخفیف ارزش نماز نیست. او نیز نماز را معراج مؤمن و مناجات و رازگوئی بنده با پروردگار و رویکرد به غیب و قدس می‌داند. اما بر آن است که:

- نماز در خم آن ابروان محرابی کسی کند که به خون جگر طهارت کرد
- طهارت ارنه به خون جگر کند عاشق به قول مفتی عشقش درست نیست نماز
که تلمیح به این حرف ژرف حلاج دارد: رکعتان فی العشق لا یصح وضوءهما الا بالدم^۵.

آری می گوید و همه می دانیم که اگر هم قرآن را به چارده روایت بخوانی، سرانجام آنچه یا آنکه دستت را می گیرد و از سجن صورت می رهند و بر سریر معنی می نشاند و به راستی رستگاری می کشاند عشق است. ۵) حافظ دو پیام بزرگ دارد که درباره آنها در کتاب حاضر سخن گفته ایم: عشق و رندی. و درباره رندی اشارات کوتاه دیگری در همین پیشگفتار خواهیم داشت. ۶) حافظ طبع حساسی در برابر زیبایی و ظرافت ناز و نوشهای زندگی دارد. او زهد را فقط در مناعت نفس و طهارت روح می داند؛ نه در ریاضت کشیهای بیمارگونه و رهبانیتهایی که با ریا و رعونت آمیخته است.

حافظ، گناه، عصمت

این حصر دو وجهی که حافظ یا صادق است یا فاسق؛ یا زاهد است یا زندیق؛ یا مرتاض است یا لذت پرست و نظایر آن، از دیرباز برای کسانی که جزم گرا هستند و می خواهند طیف رنگارنگ روح و رفتار آدمی را به سیاه و سفید کاهش دهند، جاذبه داشته است. روحیه تساهل و تسامح و رایحه مروّت و مدارائی که در شعر زلال حافظ آشکار است، کسانی را که تعهد دینی یا علاقه عرفانی ندارند، و به اصطلاح آزاد اندیشند، به چنین وهم و ایهامی افکنده است که حافظ هم آزاد اندیش است، یا سست اعتقاد است. و بعضی از این افراط گرایان حافظ را «کفرگوی يك لا قبا» شمرده اند تا به خیال و طمع خام خود بی همسخن نمانند. و تلویحاً یا تصریحاً حافظ را منکر مبدأ و معاد یا شاک در اصول عقاید شمرده اند. نگارنده این سطور، با این گروه بحثی تحت عنوان «حافظ و انکار معاد؟» داشته ام.^۶

عده دیگری نیز که افراط گرایان قطب دیگر هستند، حافظ را از اولیاء الله می شمارند. باید دید مرادشان از اولیاء الله چیست. اگر مراد آنان مؤمنان و مسلمانان درست اعتقادی است که خداوند را دوست دارند و خدا نیز دوستشان دارد (سوره مائده، آیه ۵۴) و در يك کلمه از رسوخ علم و ایمان، خدا را از خویش و خلق دوست تر دارند؛ اگر مراد از اولیاء الله کسانی هستند که از علم الیقین به عین الیقین پیوسته اند و فراتر از «درد دین»، به قول یکی از متفکران معاصر اسپانیا، «خدا درد» دارند، آری بدین معنی حافظ از اولیاء الله است:

روی خوبست و کمال هنر و دامن پاک لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست
حافظ از معتقدانست گرامی دارش زانکه بخشایش بس روح مکرم با اوست
اما پیدا است که مقام قدسی و قدیسی و عصمت ندارد. و تصریح دارد که برای خود کرامات و مقاماتی قائل نیست، و از روی صدق و فروتنی، ولو به طنز، می گوید که «چو بید بر سرایمان خویش می لرزم». از طرف دیگر این نکته نیز آشکار است که دل شیدای حافظ بعضی زیباییها و لذتهای شاد و شنگ زندگی را خوش دارد. یعنی با رهبانیت و ریاضت و

ترك و ترهد مفراط كه از نظر شرع و عرف هم مذموم است، ميانهاى ندارد. پارساى به معنى پاكدامن و پاكدل و منيع الطبع و كريم النفس هست، ولى همطراز زهاد ثمانيه نيست. و نمى خواهد باشد. راه نجات را صريحاً توصيف كرده است:

دلا دلالت خيرت كنم به راه نجات مكن به فسق مباهات و زهد هم مفروش

بنده در كتاب ذهن و زبان حافظ فصلى يا مقاله اى به نام «ميل حافظ به گناه» نوشته ام كه تر اصيلى آن اين است كه گناه، مخصوصاً اگر از مقوله حق الله باشد، و نه حق الناس، تازيانه سلوك است و حتى مآلاً مى تواند مآيه تقرب باشد. منتها اين سخن از بس حساس و باريك است، به سرعت در معرض سوء تفاهم و برداشتهائى نادرست قرار مى گيرد. منظور من اين نيست كه هر كس دروغ بگويد، دغلكارى كند، مى بخورد، متبر بسوزاند و مردم آزارى كند، تعالى روح مى يابد. هيچ نادانى چنين حرفى نمى زند. و اين جرايم جز تباهى روح و تحريف حقيقت و تبعيد از حقيقت حاصلى ندارد. به نظر چنين مى آيد كه خلاى از گناه در ذهن و زبان و زندگى انسان ممكن نيست، چه احساس گناه از انساني ترين و وجداني ترين و ژرفترين احساسهاى انسان دين ورز اعم از عارف و عابد و عالم و عامى است. و اين برعهده روانشناسان مخصوصاً روانشناسان دين است كه تحليل و تحليل كنند كه چرا «حس دينى» اينهمه با احساس گناه همراه و بلكه همزاد است. چه كسى جرأت دارد ادعاى بيگناهى كند:

اذا قلت ما اذنبْتُ قلت مجيباً وجودك ذنب لايقاس به ذنبُ
(چو گفتمش كه گناهى ندارم آن مه گفت زخویش دم زدنت بدترين گناهانست)^۷
همه حسنات رفتار و كردار آدمى از عبادات تا معاملات و غيره در معرض وسوسه ها و آفتهائى گوناگون است، از رياء و سُمعه گرفته تا رضايت نفس.

مى ترسم از خرابى ايمان كه مى برد محراب ابروى تو حضور نماز من
جان كلام حرف من بسيار ساده است. در ژرفناى نماز، گاه حضور قلب از دست مى رود. اين از دست رفتن حضور قلب، گناه است. اين گناه گناهى است عبرت آموز، و توبه آفرين و تعالى بخش. چون نمازگزارى كه بر اثر ضعفهاى بشرى و شكسته - بستگيهاى خاطر مجروح خویش، حضور قلبش را از دست مى دهد، فى الفور شرمنده مى شود، پشيمان مى شود و سرشكسته و دل شكسته عزم و آهنگ آن مى كند كه ديگر غفلت نورزد و خاطربه دست تفرقه ندهد و اين سلوك اوپيش خداوند مأجور است. سرانجام از اين گناه و از اين پريشاني همان اجري را مى برد، كه از جمعيت خاطر مى برد. نيّة المؤمن خير من عمله يعنى همين..

گاه هست كه كار نيكي مى كنيم و در دل خشنود مى شويم. و چون از ديگران تحسين شنيديم، غره مى شويم و يك دم، خود را طاووس عليين، مى يابيم. آنگاه نفس لوايه، نگاه ملامتش را به ما مى دوزد. گناه پشيمانى مى آورد و پشيمانى يا توبه، مآيه ترس و تقوا و

مَالاً تَقْرَبُ وَ اخْلَاصٌ مِی گِردد. چنانکه حضرت ختمی مرتبت (ص) فرموده است: التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.

ممکن است بعضیها باشند که بگویند اصلاً چرا جای بد بخوابیم که خواب بد ببینیم؟ چرا گناه کنیم تا به دنبال آن توبه کنیم، آن وقت دل خود را خوش داریم که «تائب از گناه همانند بیگناه» است. بهتر است از اول گرد گناه نگردیم. پاسخ این است که به قول معروف «چیز خوب هم خوب چیزی است». اگر جز معصومین که مقام عصمت دارند - و کار آن نیکان را نباید قیاس از خود گرفت - فرشته خصالانی هستند که بیگناهند یعنی یا می توانند گناه نکنند، یا نمی توانند گناه بکنند، زهی سعادت و خوشا به احوالشان ولی: جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی مدعیان بیگناهی، یعنی کسانی که چه بسا نفس همین ادعا، به نوعی گناهشان باشد، همان زاهدانی هستند که در شعر حافظ آماج طعنه و طعن او هستند و غالباً از بیگناهی فقط ادعا و غرورش را دارند. حافظ خطاب به این مدعیان و بیگناهان حرفه‌ای است که می گوید:

- زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناهکارانند
وقتی که حافظ می گوید:

- زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز تا ترا خود زمیان با که عنایت باشد
- زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کردار چیست
- صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید

به نکته مهمی اشاره دارد. و این مضمون که در دیوانش شایع است یادآور این سخن یحیی بن معاذ است که گفته است: «انكسار العاصين خيرٌ من صولة المطيعين» (فروتنی گناهکاران بهتر از جلوه فروشی و رضایت نفس مطیعان است)^۸. در اسرار التوحید گفت و گوی نغزی میان شیخ و یکی از اصحاب او نقل شده که شایان بازگفتن و تأمل است: «یکی گفت یا شیخ! بنده به گناه از بندگی بیوفتد؟، شیخ ما گفت چون بنده بود نه. پدر ما آدم علیه السلام چون بنده بود به گناه از بندگی خداوند بنه اوفتاد. بنده او باش و هر کجا خواهی باش. ذنب مع الافتقار خیرٌ من طاعة مع الافتخار. آدم افتقار آورد و ابلیس افتخار. لولا العصاة لضاع رحمة الله»^۹.

حدیث روحنواز و امیدبخشی از رسول اکرم (ص) در اغلب مجموعه‌های حدیث و متون عرفانی نقل شده است که مناسب این مقام است: «لولا انکم تذنبون لخلق الله خلقاً یذنبون فیغفر لهم» (اگر گناه نمی کردید، خداوند خلقی دیگر می آفرید، تا گناه کنند و بیامرزده‌شان)^{۱۰}.

مهم این نیست که آدمی گناه نکند. مهم این است که چه گناهی بکند و پس از گناه

چه بکند. گناهی که مراد ماست و حافظ به آن نظر داشته مانند باده مولانا است که می گوید:

باده‌نی در هر سری شر می‌کند آنچنان را آنچنان‌تر می‌کند

گناههایی هست فرو برنده و گناهکارهایی هستند فرو رونده. گناههایی هست فرا برنده و گناهکارانی هستند فرارونده؛ و مشمول حکم این آیه تابناک قرآنی: «والذین اذا فعلوا فاحشَةً اوظلموا انفسَهُم ذَكَرُوا الله فاستغفروا لذنوبهم؛ و من يغفر الذنوب الا الله؛ و لم يُصِرُّوا على ما فعلوا و هم يعلمون. آل عمران، ۱۳۵) (و آن کسانی که چون مرتکب کار زشت شوند یا به خود ستمی کنند، خدا را یاد می‌کنند و برای گناهان خویش آمرزش می‌خواهند و کیست جز خدا که گناهان را بیامرزد؟ و چون به زشتی گناه آگاهند در آنچه می‌کردند پای نفرزند.)^{۱۱}

در جای دیگر نوشته‌ام: «مهم این است که حافظ به صرافت طبع پاک، و روان زلال خویش توانسته بود دریابد که بهترین راه مبارزه با نفس، دست کشیدن از نفس مبارزه است و در هر حال مبالغه را از حد نگذراندن، که به قول سعدی: پلنگ از زدن کینه‌ورتر شود! همین است که گناه را شر مطلق نمی‌شمارد و همه گناهان را یکسان و از یک نوع و جنس نمی‌داند و از همه به یک اندازه پرهیز نمی‌کند و فقط به اندازه طاعت عادی بشری، آنهم از گناهان آزارنده اجتناب می‌کند. نصیب خویش را از دنیا فراموش نمی‌کند ولی تا همان حد که از شدت حرمان به دامان حرص نیفتد: مباد کاتش محرومی آب مایبرد. و در طول سیرو سلوک غیر رسمی عارفانه او، همین کامکاریهای کوچک بهتر از زهد متکلفانه و حرمان پرستی مرتاضانه می‌توانسته است بی‌اعتباری و ناپایداری جهان را به او بشناساند و او را از هرگونه آزآزاد، و برای ترك تعلقات دست و پاگیر دنیوی آماده کند، و از او انسانی خرسند و خشنود بسازد که به راهواری فرازونشیب بادیۀ حیرت و طلب را طی کند و به نزهتگاه آزادگی و فرزانیگی عارفانه برسد.»^{۱۲}

مراد نگارنده این سطور، از معصوم نینگاشتن حافظ این است، که افراط در زاهد انگاشتن یا آسمانی پنداشتن حافظ دامن او را از دست و دسترس ما زمینیان دور می‌کند. دیگر اینکه مراد ما از بی‌اهمیت شمردن گناه، و در واقع اشاره به گناهان بی‌اهمیت - نه فساد و جنایت و ددمنشهای دیگر - تبلیغ تجرّی و جسارت نیست. بلکه شادداشتن خاطر شکسته بسته خود و دیگر شیفتگان حافظ به عفو و آمرزش الهی است، تا از دامان ندانمکاریهای انسانی به دره نومییدی - که کفر است - فرو نغلطیم.

در بعضی تفاسیر عرفانی، در تفسیر این آیه کریمه که یا ایها الانسان ما غرَّكَ رَبُّكَ الکریم (ای آدمی، چه چیز ترا به پروردگار کریمت مغرور کرده است. - انفطار، ۷) از قول بعضی عرفا نظیر فضیل عیاض و دیگران نقل کرده‌اند که در واقع خداوند با این سؤال ما را هدایت و به ما تلقین می‌کند که در پاسخ بگوئیم خداوندا کرم تو و امید به بخشایش بی‌منت‌های تو ما را جسور و مغرور کرد^{۱۳}.

نیز توجه به این چهار آیه از قرآن مجید، بر نشاط و جذبه سلوک می افزاید و دل‌های شکسته را می نوازد:

(۱) ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلکم مدخلاً كريماً (اگر از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده‌اند اجتناب کنید، از دیگر گناهانتان در می گذریم و شما را به مکانی نیکو در می آوریم. نساء، ۳۱)؛

(۲) الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش الا اللّٰم ان ربك واسع المغفرة؛ هو اعلم بكم اذ انشأكم من الارض و اذ انتم اجنة في بطون امهاتكم؛ فلا تزكوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى (کسانی که از گناهان بزرگ و زشتیها اجتناب می کنند - جز آنکه گناهی کوچک از آنها سرزند - بدانند که آمرزش پروردگار تو وسیع است؛ و او به شما، آنگاه که از زمین بیافریدتان و آنگاه که در شکم مادر پنهان بودید، آگاه تر است. خویشتن را بیگناه بدانید. اوست که پرهیزگار را بهتر می شناسد. - نجم، ۳۲)؛

(۳) قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً انه هو الغفور الرحيم (بگوای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید. زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد. اوست آمرزنده و مهربان - زمر، ۵۲)؛

(۴) ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء ومن يشرك بالله فقد افترى اثماً عظيماً الم تر الى الذين يزكون انفسهم بل الله يزكي من يشاء (هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرك آورند نمی آمرزد؛ و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می آمرزد. و هر که به خدا شرك آورد، دروغی ساخته و گناهی بزرگ مرتکب شده است. آیا آنان را ندیده‌ای که خویشتن را پاک و بی عیب جلوه می دهند؟ آری خداست که هر که را خواهد از عیب پاک گرداند. - نساء، ۴۸-۴۹).

در چنین متن و زمینه‌ای است که معنای این گونه ابیات ژرف حافظ بهتر درک می شود:

از دل تنگ گنهکار برآرم آهی کاتش اندر گنه آدم و حوا فکنم
در جای دیگر در همین معنی نوشته‌ام: «به دستگیری گناه، بویژه گناهان کوچک سیروسلوک روحی - اخلاقی و دینی - عرفانی انسان آغاز می شود. گناه مقدمه واجب و شر ناگزیری است در برانگیختن این سلوک روحانی. انسان تا آگاهی از گناه، از گناهان بی آزار و به اصطلاح از لمم و صغایر نداشته باشد، نمی تواند از گناهان آزارنده و به اصطلاح کبایر پرهیزد. میل به گناه و خلجان خاطر به سالک یا انسان، پروا و پرهیز و توبه و تقوا می آموزد. به قول استاد شهید مرتضی مطهری: «... يك نقصی است که مقدمه کمال است، يك عصیانی است که منجر به مغفرت و توبه و بازگشت می شود. اصلاً کمال آدم در عصیان بود. ولی نه در عصیان از آن جهت که عصیان است. عصیان اگر عصیان

باشد متوقف کننده است، تزلزل است، انحطاط و سقوط است. ولی اگر منجر به توبه و بازگشت شود، آن کمال خواهد بود.»^{۱۴}

حافظی که من می شناسم می گوید «به عجب علم نتوان شد از اسباب طرب محروم» و باوجود داشتن مقام شامخ علمی و ایمانی و دینی و عرفانی از ضعفهای بشری خالی نبوده است و به نظر می رسد به گناهان بی آزار و بی اهمیت، و اگر بتوان گفت به گناهان «زیباشناختی» میل داشته است. و چنین می نماید که «در علم نظر بینا» است و اهل نظر و نظر بازیهای معصومانه نیز بوده است. اگر چنین نبود اینهمه نشاط حیات در شعرش موج نمی زد و طنز و طرب غزلهایش غلغله در غرفه های دل و گنبد افلاک نمی افکند. در یک کلام: حافظ انسان کامل نبوده است، کاملاً انسان بوده است. پیر او معلوم نیست کیست، ولی او خود پیر ماست و:

پیر دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور خوش عطابخش و خطاپوش خدائی دارد
اگر هنوز کسانی هستند که اصرار در «معصوم» شماری حافظ دارند، خود می دانند. نفس الامر را فقط خداوند می داند. شاید حق با آنان باشد:

گر من آلوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست
من و دل گر فدا شویم چه باك غرض اندرمیان سلامت اوست

درباره عرفان و مقام عرفانی حافظ

مقدمتاً باید گفت حافظ نامه با آنکه ذیل شرح بسیاری ابیات و غزلها و مفاهیم کلیدی، به مباحثی در عرفان حافظ و شرح تلمیحات عرفانی او پرداخته است، ولی انصافاً در این حوزه مرجع طراز اولی نیست. گویانکه کمترین یا غزل عرفانی هست که نگارنده با استناد به امهات متون عرفانی فارسی و عربی، شرح عرفانی از آن به دست نداده باشم. منتها ایراد بعضی از منتقدان این است که چرا کل دیوان را يك منظومه کامل عرفانی نمی دانم. هنوز عالم حافظ شناسی نیازمند به عرفان شناس حافظ پژوهی است که فحل و فارس باشد و کمان یا کباده عرفان حافظ را بکشد. شرح ادبی - زبانی و هنری شعر حافظ فی الجمله تاحدی پیش رفته است؛ ولی شرح کلامی و فلسفی و از همه مهمتر عرفانی شعر او تا به امروز پیشرفت درخشانی نداشته است. در طی شش قرن پس از حافظ عرفا و حکما از جمله میر سید شریف جرجانی، ملا جلال دوانی، صدر المتألهین، فیض کاشانی، ملا مهدی و ملا احمد نراقی، حاج ملا هادی سبزواری، آقا علی مدرس و ملا عبدالله زنوزی، و در عصر حاضر اغلب بزرگان حکمت و عرفان از جمله مرحوم میرزا مهدی آشتیانی، مرحوم محیی الدین مهدی الهی قمشه ای، علامه طباطبائی، استاد مطهری قدس الله اسرارهم، و بسیاری از معاصران از جمله استاد سید جلال الدین آشتیانی، استاد جوادی آملی و استاد حسن زاده آملی و بعضی دیگر در مطاوی آثار خود بارها به شعر حافظ برای بیان مقاصد حکمی و عرفانی خود تمثل و استشهاد کرده اند، و یا در مقام شرح بعضی

غزلها و ابیات او برآمده‌اند. از میان شرح‌های عرفانی مطبوع، رساله لطیفه غیبی اثر محمد دارابی، تاحدی مفید و بدرالشروح بسی بیفایده است. اگر محقق صرفاً درصدد گردآوری این گونه استشهادها یا شروح کوتاه و بلند و استطرادی در میان آثار حکمی و عرفانی عربی و فارسی پس از عصر حافظ برآید، شاید مجموعه معتناهی فراهم آید. و اگر صاحب‌نظر صاحب‌همتی بدون مبالغه در عارف‌انگاری شدید حافظ بر ابیات و غزل‌های عرفانی او شرحی عالمانه بنویسد، کمبود بزرگی را در عرصه فکری حافظ‌شناسی برطرف کرده است، و به یک نیاز راستین پاسخ داده است. نگارنده این سطور، پیشتر از این، هم در پیشگفتار چاپ دوم و سوم ذهن و زبان حافظ و هم در مقدمه کتاب حاضر، درباره عرفان حافظ سخن گفته و ارزیابی خود را بیان داشته‌ام. ولی مقاله «بوی جان» نوشته محقق سختکوش آقای دکتر نصرالله پورجوادی، اشاراتی در باب ارزیابی و نگرش اینجانب به عرفان حافظ دارد که باب گفت‌وگو را در این باب می‌گشاید. ایشان در اوایل مقاله خود مرقوم داشته‌اند: «... خرمشاهی عرفان و مطالب عرفانی را جزء لاینفک اشعار حافظ می‌داند و برای آنها هم اهمیت شایانی قایل است. البته، ایشان جزو کسانی اند که حافظ را مبتلا به نوعی اسکیزوفرنی فکری و فلسفی می‌دانند؛ بدین معنی که عرفان و معانی عرفانی را یک جنبه از اشعار حافظ می‌پندارند، جنبه‌ای که در پاره‌ای از ابیات سایه افکنده و در پاره‌ای دیگر نه»^{۱۵}.

بنده حافظ را مبتلا به آن نوع و هیچ نوع اسکیزوفرنی نمی‌دانم. ولی به شهادت شعرش بر آنم که حافظ ابیات، بلکه غزلها، بلکه بسیاری ابیات و غزل‌های غیر عرفانی دارد. آن گلشن راز شیخ محمود شبستری است که سراپا عرفانی است و الحق منظومه نغز پرمغزی هم هست. حافظ برای شعر شأن و اصالت مستقل قائل است. یکی از درونمایه‌های شعرش عرفان است. البته بینش عرفانی و حکمت ذوقی بر شعر او پرتو افکنده است. ولی همو که «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد» را سروده است، «گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود» هم سروده است. همو که «سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد» سروده است، «مرا مهر سیه‌چشمان ز سر بیرون نخواهد شد» هم سروده است. همو که «در خرابات مغان نور خدا می‌بینم» سروده است «سالها دفتر ما در گرو صهبا بود» هم سروده است. همو که «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند» سروده است، «فدای پیرهن چاک ماهرویان باد» هم سروده است. همو که «دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند» سروده است، «به مژگان سیه‌کردی هزاران رخنه در دینم» هم سروده است. بیش از این اطاله و تصدیع ندهم. در جنب شعر عرفانی و آسمانی حافظ که حجم کمتری از دیوان او را در بر می‌گیرد، شعر عاشقانه انسانی زمینی و خاکی هم در دیوان او موج می‌زند که آکنده از وسوسه‌های «لب از ترشح می‌پاک کن برای خدا/ که خاطر من به هزاران گنه موسوس شد» است.

تا کسی نداند، یا نپذیرد که حافظ برای زیباییهای دنیوی و شعر و سخن و سخنوری و ظرائف لفظی و صنایع زبانی و ادبی شأن و اصالتی قائل است، رهیافتش به حافظ کثری و کاستی خواهد داشت. نگرش هر هنرمند و هر انسان با فرهنگ طبعاً و قهراً چند گونه و چندگانه و به معنای مثبت کلمه التقاطی است. منتها يك معرفت یا يك گرایش از میان سایر معارف یا گرایشها ممکن است «عنصر غالب» فکر و فرهنگ او باشد. حافظ در حکمت و عرفان و فلسفه و ادب فارسی و عربی و علوم قرآنی و علوم بلاغی دست دارد. اطلاعات عمومی ای هم از طب و نجوم و فقه و حدیث و تاریخ و قصص دارد و حافظه او گرانبار از معارف گوناگون است. هر انسان فرهیخته قدیمی و متجدد هم همینطور است. چرا نام این خاصه طبیعی و سالم بشری را اسکیزوفرنی بگذاریم که بحث از جاده درستش منحرف گردد.

خوشبختانه هنر حافظ، آزاد و «هنر برای هنر» یا دنیوی مفرط و به اصطلاح Profane نیست. فی الواقع قدسی است، یعنی صبغه غالبش قدسی sacred است. ممکن است بگویند قدسی بودن شعر او مبتنی بر و حاکی از عرفانی بودن اوست. بدون مکابره با حق و عیان، یعنی بدون انکار سهم عرفان در بینش حافظ و شعر او، باید گفت حافظ از آن وحدت وجودیهای غرق در سُکر نظیر با یزید و حلاج، و ابن فارض و ابن عربی نیست. و اندیشه‌های توحیدی او صریحتر و افزونتر از بعضی مضمون پردازیهای اندک شمار وحدت وجودی اوست. آری حافظ علاوه بر طریقت، بیش از آن و پیش از آن، اهل شریعت است و از رهگذر هردو، و با انتقادهای هوشیارانه از سالکان هر دو راه، جویای حقیقت است. و هر سه را یکسان و به اعتدال دوست می دارد. اینهمه انتقادهای عالی ارجمندش از تحریف و تباهی تصوف و خرقه و خانقاه و به تصریح خودش «پیران جاهل»^{۱۶} کافست تا پی ببریم که حافظ سرسپرده بی محابای طریقت نیست. حافظ بیشتر مجذوب استیک و اتیک عرفان است. طریقت را - چنانکه از معنای لغوی اش هم بر می آید - راه می داند، نه هدف. و گاه به سرگشتگیها یا سرخوردگیهای عرفانی تکررانه خود هم اشاره دارد که برای رعایت اختصار از آوردن مثال خودداری می کنم. آری حافظ بر آن نیست که بهترین شعر، عرفانی ترین شعر است. در يك کلام به ارزیابی بنده مقام شعری و هنری حافظ شامختر از مقام عرفانی صرف اوست. حافظ غزل فارسی را به اوج رسانده است، نه عرفان اسلامی - ایرانی را. این نکته را می پذیرم که بینش عرفانی، تجزیه ناپذیر است. ولی این واقعیت را نیز به عین و عیان می بینم که در دیوان حافظ شعرهائی هست عرفانی، و شعرهائی غیر عرفانی. حافظ در عالم عرفان نظریه پرداز یا مؤسس نظیر با یزید و حلاج و ابوالحسن خرقانی و عین القضات همدانی و خواجه احمد غزالی و عارفان شاعری نظیر سنائی، عطار و مولانا نیست. این سه تن اخیر عارف شاعراند، و حافظ شاعر عارف. برای آنها عرفان اصل و شعر عروض و عارضه است. کافست انتقادهای مولانا را از عروض و قافیه به یاد

آوردیم. اما برای حافظ «لطف طبع» و «سخن گفتن دری» اصل است. همین است که «آب لطف از نظم او می چکد» و شعر دلکش او «به گاه لطف سبق می برد ز نظم نظامی».

□

حافظ سر خود را پر فتنه می شمارد که به آسانی به دنیا و عقبی فرو نمی آید. حال جای این سؤال هست که برترین دیدگاه از نظر حافظ چیست یا غالبترین عنصر در جهان‌نگری او کدام است؟ حال که حافظ نه پارسای شریعتمدار سر به راه، نه صوفی کامل و نه عارف و اصل است، پس به کدام صراط مستقیم است؟ جواب این است که حافظ یک طریقت نیمه ابداعی و تکرwane دارد به نام نامی «رندی». و اتفاقاً خودش آن را طریقت می شمارد (پنهان شمر طریقت رندی که این نشان . . . تا آخر) یا شیوه:

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم

رندی او نه فقط حالی ژرف، بلکه مقامی شگرف است، و بزرگترین پیام و والاترین منظر او به جهان همین رندی است. اگر بخواهم وارد بحث جدی و تازه‌ای درباره رندی شوم بیم آن است سخن به درازا بکشد یا خدای نخواسته «این راه گنج، بر همه کس آشکاره شود.» همین قدر می گویم و می گذرم که رندی سنتزی است که حافظ برای جمع اضداد یافته است و از متناقض نما یا پارادوکس وار بودن آن بیمی به خاطر خود راه نمی دهد. چرا که می بیند «بحر توحید و غرقه گنه است» یا «گنج در آستین و کیسه تهی» است یا «خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای» دارد. یا «از آب هفت بحر به یک موی تر نمی شود» و به عبارت دیگر «غرقه می گردد ولی به آب آلوده نمی شود». از نام ننگ، و از ننگ نام دارد و پیش او «رقم سود و زیان» یکی است. و با آنکه «خرقه اش آلوده شده، همچنان پاکدامنست.» و با آنکه به گناهکاری خود اذعان دارد خود را «مستحق کرامت» می داند و سرانجام «اگرچه غرق گناهست، می رود به بهشت».

رندی با منطق متعارف و فلسفه خردگرایانه قابل تفسیر و تبیین نیست. این سیمرغ «مرغ دانائی» است که به دام و دانه نمی توانش گرفت. به تعریف من رندی حافظ آمیزه و سنتزی است از متعارضان و متناقضانی چون پروای دنیا و آخرت، جاذبه ستیزآمیز عقل و عشق، خردمندی و خردگریزی، طریقت و شریعت، شادی و رنج، سکر و صحو، جد و هزل، نام و ننگ، خودی و بیخودی، نستوهی و نرمش، اخلاق و اباحه، یقین و شک، حضور و غیبت، جمع و تفرقه و سرانجام زهد و زندقه.

باز هم سؤال دیگری سر بر می کشد که رابطه و نسبت رندی با عرفان چیست؟ اگر عرفان را به پوست یا پوسته طریقت (آداب و شعائر) و مغز حقیقت تقسیم کنیم، حافظ آن پوسته و پوست تخت دست و پاگیر را رها کرده و «سلطنت فقر» را نه با ندورات و موقوفات عریض و طویل خانقاهها، بلکه به مدد «توانگری دل» به دست آورده است. عرفان تکرwane و عشق جسورانه از ارکان و قوایم رندی حافظ است. این خلاصه برداشت بنده از

جهان‌نگری و طریقت خاص حافظ است. و در این حوزه حتی بزرگترین عرفا را نیز با او هم‌طرز و هم‌طراز نمی‌دانم. بی‌نظیری حافظ فقط در غزلسرائی نیست، در سرچشمه آن، یعنی این نگاه ناب و نایاب از فراسو به جهان و فراسوهای جهان است. □

مسائل و مباحث دیگری درباره این نقد و سایر نقد و نظرها هست که در پایان کتاب حاضر، در «مستدرک چاپ سوم» مطرح کرده‌ایم. در اینجا سخن را با تشکر از صاحب‌دلانی که «قلم رنجه» فرموده‌اند و یادداشتهای ارجمندی برای درج در مستدرک در اختیار نویسنده نهاده‌اند، نیز با سپاس از اولیاء فرهنگپرور دو مؤسسه ناشر این اثر، سروران دانشورم آقایان دکتر محمود بروجردی، مهندس مهدی فیروزان، کامران فانی، سیدابوتراب سیاهپوش، بیوک رضائی و حسین فکری، که چاپ و تجدید چاپ حافظ نامه مرهون مرحام آنان است، به پایان می‌برم و برای همه آرزوی شادکامی و بهروزی دارم.

والحمد لله كما هو أهله

بهاءالدین خرمشاهی

تهران، خردادماه ۱۳۶۸

یادداشتها

۱. ← «این کجا و آن کجا» نوشته سعیدی سیرجانی. کیهان فرهنگی. سال پنجم، شماره ۱۰، دیماه ۱۳۶۷، ص ۴۱-۴۴.
۲. ← «بوی جان» نوشته نصرالله پورجوادی. نشر دانش. سال نهم، شماره دوم، بهمن و اسفند ۱۳۶۷، ص ۵-۱۱.
۳. ← مقاله «چارده روایت» در کتاب حاضر در شرح این بیت: عشقت رسد به فریاد ارخود به سان حافظ/قرآن زیر بخوانی در چارده روایت.
۴. ← «حافظ و اشعریگری» در کتاب حاضر. از طریق فهرست کلمات شرح شده، جست و جو کنید.
۵. برای تفصیل در این باب ← حافظ نامه، ص ۵۴۰.
۶. ← ذهن و زبان حافظ. چاپ سوم. تهران، نشر نو، ۱۳۶۷، ص ۶۳-۹۷.
۷. قدیمیترین منبعی که این شعر را در آن یافته‌ام، کشف‌المحجوب هجویری است که

می نویسد: «جنیدگفت رح که کتب بسیار برخواندم اما مرا چندان فایده نبود که اندرین بیت . . .» (ص ۳۸۲) سپس بیت را نقل می کند. با این تفاوت که به جای «وجودك»، «حياتك» ضبط کرده است. و به نام گوینده آن نه در متن، و نه در فهرست اشعار عربی، اشاره نکرده است. ترجمه منظوم این بیت از اینجانب است.

۸. طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری. مقابله و تصحیح دکتر محمد سرور مولائی (تهران، طوس، ۱۳۶۲)، ص ۷، ۳۲۱.

۹. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. تألیف محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی. بخش اول. مقدمه، تصحیح و تعلیقات به قلم دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران، آگاه، ۱۳۶۶) ص ۳۰۲-۳۰۳. ضمناً در نسخه بدلها، یاد نشده است که آیا نسخه ای از نسخه های اساس کار استاد شفیعی به جای کلمه «لضاع»، «لضاعت» داشته است، یا نه. (چون رحمة مؤنث است).

۱۰. جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر. تدوین جلال الدین السیوطی. ط ۴ (القاهرة، دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۳ ق) ج ۲، ص ۱۳۲.

۱۱. ترجمه استاد عبدالمحمد آیتی. ترجمه سایر آیات قرآنی، در این پیشگفتار نیز از همین قلم برگرفته شده است.

۱۲. از مقاله «میل حافظ به گناه»، ذهن و زبان حافظ، ص ۲۹.

۱۳. ← لطائف الاشارات، تألیف امام قشیری. جلد آخر. در تفسیر این آیه؛ همچنین: کشف الاسرار وعدة الابرار، میبدی؛ جلد آخر، در تفسیر نوبت ثالثه این آیه. همچنین: تفسیر روح البیان، تألیف اسماعیل حقی؛ جلد آخر، در تفسیر این آیه.

۱۴. ← پیشگفتار چاپ دوم، ذهن و زبان حافظ، ص چهارده. منبع قول استاد مطهری این است: تماشاگاه راز (تهران، صدرا، ۱۳۵۹) ص ۱۸۵.

۱۵. مقاله «بوی جان» - با مشخصاتی که در یادداشت شماره ۲ یاد شده - ص ۵.

۱۶. می گوید: ما را به رندی افسانه کردند / پیران جاهل، شیخان گمراه (طبع قزوینی، ص ۲۸۸).